

مردم‌شناسی در گذار: آشفته‌گی یا تحقیر^۱

جلال‌الدین رفیع‌فر^۲

چند سالی است که تعدادی از دانشگاه‌های دولتی و غیر دولتی بدون داشتن هیات علمی متخصص به اندازه کافی، اقدام به تاسیس رشته مردم‌شناسی در همه مقاطع مختلف تحصیلی دانشگاهی کرده‌اند! این اتفاق ناگوار و تعجب‌برانگیز باعث گردیده تا این شاخه بسیار مهم و کاربردی علوم اجتماعی به علت تولید فارغ‌التحصیلان نا کارآمد و پر تعداد نه تنها از اهمیت‌اش کاسته شود بلکه در اذهان عمومی به یک رشته جانبی تبدیل گردد، در نتیجه دانشجویانی که برای تحصیل در این رشته پذیرفته می‌شوند در مقایسه با دانشجویان شاخه‌های دیگر علوم اجتماعی از انگیزه کمتری برخوردارند.

تغییر و تحولات انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها در دهه ۶۰ به حذف گرایش مردم‌شناسی در مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد انجامید، پس از تلاش استادان در دانشگاه تهران بالاخره مجوز بازگشایی رشته مردم‌شناسی ابتدا در مقطع کارشناسی ارشد (۱۳۶۷) و سپس در مقطع کارشناسی (۱۳۷۵) و دکترا (۱۳۹۲) به تصویب رسید.

با تأسیس دوباره این رشته، توسعه علوم اجتماعی در کشور شتاب بیشتری پیدا کرد. از این زمان کار تألیف، ترجمه و تحقیق رنگ‌وبوی جدیدی به‌خود گرفت و ما شاهد افزایش تدریجی انتشارات در این حوزه از علوم اجتماعی بوده و هستیم. با حیات دوباره این رشته در دهه ۷۰،

۱ این مطلب قبلاً در فصلنامه نقد کتاب علوم اجتماعی به چاپ رسیده و در این شماره نیز پس از انجام تغییرات و به‌روزرسانی مجدداً به چاپ می‌رسد.

۲ سردبیر «نامه انسان‌شناسی»

جذب هیئت علمی در دانشگاه‌ها نیز رو به افزایش گذاشت و دانشگاه‌های متعددی در سراسر کشور کار بازگشایی این رشته‌ی از هر نظر مؤثر و پربار را آغاز کردند. دانشگاه‌های غیردولتی در این خصوص از دانشگاه‌های دولتی پیشی گرفتند و در بسیاری از شهرها حتی شهرهای دورافتاده، رشتهٔ مردم‌شناسی تأسیس شد؛ غافل از این‌که این رشته یک رشتهٔ کاملاً تخصصی است و برای پیش‌برد آن نیاز به متخصصین واجد شرایط است. در بسیاری از دانشگاه‌ها بدون داشتن حتی یک متخصص، این رشته در مقطع کارشناسی ارشد تأسیس شد و هنوز هم برای تدریس دروس از استادان مدعو و پروازی استفاده می‌شود و در مواردی اگر این امکان وجود نداشت از استادان رشته‌های دیگر (عمدتاً جامعه‌شناسی و ...) استفاده می‌کنند. گاهی یک و یا دو استاد از تهران و یا شهرهای دیگر هفته‌ای یا دوهفته‌ای یک‌بار به این واحدها می‌روند و اغلب دروس تخصصی را تدریس و پایان‌نامه‌ها را با هر موضوعی بدون در نظر گرفتن تخصص یک تنه راهنمایی می‌کنند!

در اواخر دههٔ ۶۰ در دانشکدهٔ علوم اجتماعی دانشگاه تهران، یک‌باره حدود ۱۵ نفر عضو هیئت علمی جدید که همگی فارغ‌التحصیل مقطع کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس و دانشگاه تهران بودند جایابی شدند. اکثر این استادان جدید پس از استخدام با بورس دولت ایران به دانشگاه‌های انگلیس، فرانسه و آمریکا برای کسب دکترا اعزام شدند و چند نفری هم در همین کشور خودمان دکترای جامعه‌شناسی گرفتند. در همین راستا رفته‌رفته تعداد قابل توجهی از استادان باسابقه هم بازنشسته شدند؛ اما بیشترین بازنشستگی در نیمهٔ دههٔ ۷۰ در گروه مردم‌شناسی اتفاق افتاد. در مرحلهٔ اول چهار عضو (حشمت‌اله طبیبی، محمود روح‌الامینی، جواد صفی‌نژاد و محمدعلی یوسفی‌زاده) از ۹ عضو آن بازنشسته شدند. برای رفع این کمبود، رئیس وقت دانشکده (تقی آزاد ارمکی) پس از بازنشسته‌شدن مدیرگروه مردم‌شناسی (حشمت‌اله طبیبی) با انتصاب مدیر گروه جدید که از اعضای گروه جامعه‌شناسی بود (محمدجواد ناطق‌پور) پنج عضو جدید که در آن زمان سه نفرشان دانشجوی دکترا ی جامعه‌شناسی بودند را جایگزین این بازنشستگان کرد. پس از مدتی و با انتخاب مدیر گروه جدید (۱۳۷۸) که این‌بار از بین اعضای خود گروه انتخاب شده بود تنها یکی از آن‌ها ماندگار شد و بقیه به گروه‌هایی که با

تخصصشان هماهنگ بود نقل مکان داده شدند. موج دوم بازنشستگی استادان گروه مردم‌شناسی در دهه ۸۰ آغاز شد. محسن ثلاثی (۱۳۸۳) و اصغر عسگری خانقاه (۱۳۸۶) در این مقطع نیز بازنشسته شدند. بدین ترتیب شش عضو مؤثر گروه از ده عضو به افتخار بازنشستگی نائل گردیدند! محسن ثلاثی هنوز شصت‌مین بهار زندگی‌اش را هم تجربه نکرده بود که بازنشسته شد! ثلاثی از جمله مترجمین پرکار است که بیشترین کتاب‌ها را در حوزه جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی به فارسی برگردانده است. به جرئت می‌توان گفت یکی از معدود افرادی که مانع افول و پس‌رفت علوم اجتماعی در ایران بعد از انقلاب فرهنگی شد محسن ثلاثی بود. اما تنها ثلاثی نبود، ترجمه‌های مرحوم منوچهر صبوری کاشانی نژاد و همچنین عبدالحسین نیک‌گهر هم نقش مهمی در اعتلای رشته علوم اجتماعی، به‌خصوص جامعه‌شناسی داشتند که متأسفانه دانشگاه آن‌زمان هیچ تلاشی برای ارتقاء و حفظ آن‌ها نکرد و هر سه آن‌ها در سنی که هنوز می‌توانستند مؤثر باشند بازنشسته شدند!

از ثلاثی تاکنون حدود نزدیک به ۴۰ جلد کتاب منتشر شده است که ۳۸ جلد آن ترجمه و دو جلد آن تألیف است. اکثر کتاب‌های او در دانشگاه به‌عنوان کتاب‌های درسی مورد استفاده قرار می‌گیرند و بعضی از آن‌ها بالغ بر بیست‌بار تجدید چاپ شده‌اند. جالب‌تر این که ۱۵ جلد از آن ۴۰ جلد در دوره بازنشستگی‌اش منتشر شده، که اکثر آن‌ها ترجمه کتاب‌های کلاسیک از نویسندگان مشهور جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی دنیاست. از جمله این کتاب‌ها می‌توان به «استبداد شرقی» (کارل آوگونت ویتفولگل، ۱۳۹۳)، «فرهنگ و هویت» (چارلز لیندوم، ۱۳۹۴)، «انسان‌شناسی» (کنراد فیلیپ کتاک، ۱۳۸۶) و... اشاره کرد. کتاب «جهان ایرانی و ایران جهانی» (۱۳۸۳) که از تألیفات اوست و به تازگی به چاپ هشتم رسیده است و همچنین کتاب بسیار مهم «تفسیر فرهنگ‌ها» اثر مردم‌شناس شهیر کلیفورد گیرتز که به تازگی ترجمه آن به پایان رسیده و بزودی به چاپ خواهد رسید، نتیجه زحمات او برای اعتلای رشته علوم اجتماعی در ایران است. اما در این میان محسن ثلاثی کتابی را ترجمه کرد که جای خالی‌اش در ادبیات علوم اجتماعی ایران، به‌خصوص مردم‌شناسی قویاً احساس می‌شد. «نظریه فرهنگی» (۱۳۹۴) مبحثی که به صورت جسته‌وگریخته در بعضی از کتاب‌های موجود برگردان شده به فارسی مطرح شده

بود ولی هرگز کتابی که فقط به این موضوع که از مباحث کلیدی علوم اجتماعی است، پرداخته باشد نداشتیم. با این وجود، هنوز تعداد کتاب‌های کلاسیک رشتهٔ مردم‌شناسی که به فارسی برگردانده شده‌اند بسیار اندک است. بیشترین کمبود را می‌توان در آثار مردم‌شناس شهیر فرانسوی کلود لوی استروس (۲۰۱۰ - ۱۹۰۶) احساس کرد. تعداد آثار ترجمه‌شده از این متفکر قرن بیستم، به‌زحمت به تعداد انگشتان دست می‌رسد؛ ده‌ها اثر ترجمه‌نشدهٔ دیگر این مردم‌شناس، در حوزهٔ اسطوره‌شناسی، ساختار خویشاوندی، نظریهٔ ساختارگرایی که خود او آن را بنیان‌گذاری کرده‌است و... هنوز به فارسی برگردانده نشده‌اند. یا از مردم‌شناس بزرگ دیگر، فرانتس بواس (۱۹۴۲ - ۱۸۵۸) تنها یک اثر «مردم‌شناسی هنر» به فارسی ترجمه شده و آثار دیگر این دانشمند بزرگ و بنیان‌گذار مردم‌شناسی امریکا که لوی استروس او را «غول بزرگ مردم‌شناسی قرن ۱۹» نامیده‌است، هنوز به فارسی برگردانده نشده‌اند! از مارسل موس، بنیان‌گذار مردم‌شناسی مدرن فرانسوی هم به‌تازگی تنها یک اثر به‌نام «پیشکش» ترجمه و به انتشار رسید. کلاسیک‌های بزرگ دیگر هم وضع بهتری ندارند. مثلاً از جیمز فریزر (۱۹۴۱ - ۱۸۵۴) تنها کتاب «شاخهٔ زرین» (۱۸۹۰) آن‌هم نسخهٔ تلخیص‌شدهٔ آن به فارسی ترجمه شده‌است. آثار بسیار مهم دیگر او: «توتمیسم» (۱۸۸۷)، «توتمیسم و برون‌همسری» (۱۹۱۰) و... هنوز در نوبت انتظار برای ترجمه هستند. همچنین از برانیسلاو مالینوفسکی (۱۹۴۲ - ۱۸۸۴) که از جمله مهم‌ترین و جذاب‌ترین مردم‌شناسان جهان به‌شمار می‌رود تنها دو اثر به فارسی ترجمه شده است (غریزه جنسی و سرکوب آن در جوامع ابتدایی و جادو، علم و دین). هنوز مهم‌ترین اثر او یعنی «دریا نوردان غرب اقیانوس آرام» (۱۹۲۲) که به اکثر زبان‌های دنیا ترجمه شده به فارسی برگردانده نشده‌است! و یا آثار بسیار معروف دیگرش: «خانواده میان بومیان استرالیا» (۱۹۱۳)، «خلاف و عرف در جامعه ابتدایی» (۱۹۲۶)، «آزادی و تمدن» (۱۹۴۴) و بالاخره آخرین اثرش، «پویایی و دگرگونی فرهنگ» (۱۹۴۹) که هفت سال بعد از مرگش به انتشار رسید، هنوز در صف ترجمه قرار دارند. در مبحث فرهنگ و شخصیت آثار ترجمه شده بفارسی بسیار اندک است. از آثار مهم و مشهور در این حوزه که هنوز بفارسی برگردانده نشده است، کتاب معروف «الگوی فرهنگ» (۱۹۴۳) نوشته روث بندیکت (۱۹۸۴ - ۱۹۴۸) امریکایی است. او که برای امرار معاش

شب‌ها در کاباره کار می‌کرد، مردم‌شناسی را ابتدا در کلاس‌های فرانسیس بواس آموخت. در این کتاب که حاصل یک مطالعه میدانی کم‌نظیر است، بندیکت با تأثیرپذیری از روان‌شناسی وندت (Wundt) و همچنین روان‌کاوی فروید، چندین فرهنگ را با هم مقایسه می‌کند: فرهنگ قوم پوبلوس، در نیو مکزیکو، فرهنگ ساکنین جزیره دوبو (Dobu) در ملانزی و فرهنگ سرخ پوستان کواکیتول در منطقه ونکوور کانادا. او با بهره‌گیری و تأکید بر نظریه فیلسوف آلمانی د. دیلتای و نسبت‌گرایی در نظام‌های فلسفی که بر حسب اشکال تمدنی متفاوت اند به نتایج درخشانی دست می‌یابد که او را به یک چهره جهانی و صاحب نظریه در مردم‌شناسی آمریکا بدل می‌کند. از آثار مهم مردم‌شناسان دیگر در این مبحث تنها کتاب «بلوغ در ساموا» (۱۹۲۸) نوشته مارگریت مید (۱۹۰۱ - ۱۹۷۸) شاگرد دیگر فرانسیس بواس، در حوزه «فرهنگ و شخصیت» است که توسط مهین میلانی به فارسی ترجمه شده است (۱۳۶۵). مید تحت تأثیر مکتب فمینیسم که در آن زمان بسیار مورد توجه بود برای انجام یک سلسله مطالعات میدانی راهی اقیانوس آرام می‌شود و سه قبیله در گینه نو را برای مطالعه انتخاب می‌کند. او در این پژوهش با تأکید بر تعلیم و تربیت درباره جنسیت موفق می‌شود انواع شخصیت‌ها را از طریق مشاهده رفتارها و بوسیله نوعی توصیف روان‌شناختی درونی، از یکدیگر تفکیک کند. این تحقیق باعث می‌شود تا او هم‌بیکری از بزرگان مردم‌شناسی آمریکا بدل گردد. ردکلیف براون و الونس پریچارد از جمله مردم‌شناسان نامدار دیگری هستند که آثار مهم‌شان هنوز به فارسی برگردانده نشده‌اند.

در یک جمع بندی کلی بایستی بگوییم که بسیاری از آثار با ارزش کلاسیک مردم‌شناسی که نوشته مردم‌شناسان بزرگی چون ابراهام گاردینر، ادوارد سایپر، آلفرد کروبر، کلاکھون، ویسلر، ر. لیتون، روبرتسون اسمیت، ملوین هرستکویتس، س. داوسون، م. ویلی و... که اغلب از شاگردان فرانسیس بواس، مردم‌شناس کبیر قرن بیستم، بودند به فارسی برگردانده نشده‌اند. از مورس گودولیه، مردم‌شناس دیگر فرانسوی که در حال حاضر بعد از درگذشت لوی استروس صاحب کرسی این رشته در فرانسه قلمداد می‌شود نیز تنها یک اثر به فارسی برگردانده شده است (شیوه تولید اسبابی - ترجمه ف. امیر بختیار ۹۱ صفحه). از آندره لوروا - گوران (۱۹۸۶ - ۱۹۱۱)

استاد گُرسی مردم‌شناسی پیش از تاریخ در کالج فرانسه، هم تنها چند مقاله دربارهٔ هنر پیش از تاریخ و یک کتاب در حوزهٔ «فرهنگ و تکنولوژی» به فارسی برگردانده شده‌اند. (۱۳۹۰)

البته نایستی فراموش کنیم که حجم کتب و مجلات تخصصی مردم‌شناسی در دو دههٔ اخیر افزایش داشته‌اند. دست‌کم دو مجلهٔ علمی - پژوهشی *نامه انسان‌شناسی* (بیست‌وپنج شماره) و *پژوهش‌های انسان‌شناسی* (هفت شماره) و مجلات وابستهٔ دیگر، تعداد قابل توجهی مقاله که عمدتاً حاصل پژوهش‌های میدانی دربارهٔ مردم‌شناسی ایران است به‌چاپ رسیده‌اند. باوجود این‌که در بخش تألیف کتب مردم‌شناسی نیز رشد صعودی دور از انتظاری را شاهد هستیم، ولی کیفیت بعضی از آن‌ها بسیار متوسط و به‌نوعی بازنویسی کتاب‌های قدیمی‌تر و در بهترین شرایط یک گردآوری است که با اندک تغییری مجدداً تدوین شده‌اند. چندین کتاب مبانی مردم‌شناسی در این ده‌سال اخیر تألیف شده‌اند که تعدادی از آن‌ها عمدتاً رونویسی از روی سایت‌های اینترنتی است که منبع و مأخذ مشخصی هم ندارند. فقط مؤلف در فرازهایی از کتاب مطالبی به سلیقهٔ خود اضافه کرده و در انتهای کتاب هم تعدادی منبع برای خالی‌نبودن عریضه، معرفی کرده‌است، ولی در داخل متن هیچ اثری از ذکر منبع دیده نمی‌شود! شاید تنها کتاب تألیفی قابل استفاده برای دانشجویان، هنوز کتاب «*مبانی انسان‌شناسی*» (گرد شهر با چراغ) مرحوم محمود روح‌الامینی است که بیش از ۴۰ سال پیش تألیف شده و اگر فصل اول آن که دربارهٔ انسان‌شناسی زیستی است بازبینی و به‌روز شود هنوز برای تدریس درس مبانی مردم‌شناسی، یکی از مناسب‌ترین کتاب‌هاست. در اینجا لازم است به دو کتاب در بخش مردم‌شناسی اقتصادی هم اشاره کنیم، اولی تألیفی است که توسط دکتر منوچهر کیا تدوین شده و دومی ترجمه ایست که توسط خانم محدثه محب‌حسینی به انجام رسیده و منتشر شده است. از آثار با ارزش دیگر بایستی به ترجمه کتاب با ارزش جرج . م. فاستر تحت عنوان «*جوامع سنتی و تغییرات فنی*» توسط سید مهدی ثریا اشاره کرد. اخیراً هم کتاب دیگری تحت عنوان «*مبانی نظری مردم‌شناسی*» نوشته ژاک لومبار که از استادان به نام این رشته در فرانسه است به فارسی برگردانده شده است (۱۳۹۷). بنابراین برای پرکردن این خلأ بایستی قبل از هر تألیفی، اساتید و مترجمین ما کتاب‌های به‌روز از نویسندگان شناخته‌شده که در حال حاضر در دانشگاه‌های معتبر

دنیا تدریس می‌شوند را ترجمه و در اختیار قرار دهند. تألیف چنین کتاب‌هایی توسط نویسندگان ایرانی به هیچ‌وجه توصیه نمی‌شود. به‌صراحت می‌گویم که هنوز در ایران تعداد مؤلفینی که بتوانند کتب آموزشی بهتر و به‌روزتری از مؤلفین خارجی تألیف کنند بسیار اندک است؛ لذا پیشنهاد می‌شود هم برای صرفه‌جویی در وقت و هم برای تولید یک اثر موثر و قابل‌قبول علمی قبل از هرچیز کتاب‌های درسی مربوط به مبانی و نظریه‌ها که توسط افراد واجد شرایط در خارج از کشور نوشته شده و در دانشگاه‌های معتبر دنیا تدریس می‌شوند به‌فارسی برگردانده و در اختیار دانشجویان قرار داده شود.

از جمله پژوهشگران دیگری که نقش مهمی در اعتلای رشته مردم‌شناسی داشته، بدون شک استاد جواد صفی‌نژاد است. آثار تألیفی صفی‌نژاد که عمدتاً حاصل تحقیقات میدانی شخص اوست در شکوفایی رشته مردم‌شناسی کشور نقش بسزایی داشته‌اند. او تاکنون بالغ بر ۷۰ مقاله پژوهشی و ۳۶ جلد کتاب تألیف و به‌چاپ رسانده‌است که ۲۴ جلد کتاب و حدود ۳۵ مقاله بعد از بازنشستگی او (۱۳۷۶) تألیف و منتشر شده‌اند. غالب نوشته‌های صفی‌نژاد درباره‌ی جوامع روستایی و عشایری ایران و همچنین جغرافیای انسانی و مسئله بسیار مهم آب و آبیاری است. آخرین اثر صفی‌نژاد تحت عنوان «کاریز در ایران و شیوه‌های سنتی بهره‌گیری از آن» (۱۳۹۶) پس از مدت‌ها انتظار بالاخره به‌بازار آمده است. این کتاب نفیس نزدیک به ۹۰۰ صفحه است که تماماً حاصل مطالعات میدانی است که مؤلف در طول بیش از ۳۰ سال برای گردآوری مطالبش عمر صرف کرده است. از آثار ارزشمند دیگر این نویسنده که باز در حوزه آب و آبیاری است، کتاب «نظام‌های آبیاری سنتی در ایران» (۱۳۵۹) است که در این حوزه هنوز اثر کامل‌تری منتشر نشده‌است. فرازهای مختلفی از آثار این محقق که شهرت جهانی پیدا کرده، به زبان‌های مختلف ترجمه و تدریس می‌شود. خود او هم باوجود این‌که به زبان آلمانی آشنایی نداشت ولی در سال ۱۳۶۸ به‌دعوت دانشگاه مونیخ به‌مدت یک‌سال در این دانشگاه جغرافیای انسانی و حساب سیاق را به‌کمک مترجم تدریس کرد. او همچنین ده‌ها سند ارزشمند درباره‌ی کشاورزی سنتی در ایران در قالب چند کتاب منتشر کرده که معروف‌ترین آن‌ها کتاب «تحلیل و تفسیر مجموعه اسناد روستایی و عشایری ایران» در دو جلد است که جلد اول آن مربوط به ولایت تربت حیدریه و

جلد دوم آن مربوط به ولایت طبس در دورهٔ قاجار است (۱۳۷۷). هم چنین کتاب «کشاورزی سنتی ایران براساس اسناد جنوب تهران در دورهٔ قاجار» (۱۳۷۵)، «تحلیل و تفسیر طومار آبیاری قرن هشتم در قزوین» (۱۳۸۳)، «نظام آبیاری سنتی در نائین» (۱۳۸۴)، «عشایر مرکزی ایران» (۱۳۷۵) و بالاخره «لرهای ایران» (۱۳۸۰) و ده‌ها کتاب دیگر که ذکر نام تمامی آن‌ها در این نوشته نمی‌گنجد. اما مهم‌ترین اثر او که بیش از بقیه شهرت جهانی پیدا کرد کشف شیوهٔ سنتی کشاورزی ایران به نام «بُنه» است. صفی نژاد در این کتاب که در سال ۱۳۶۸ منتشر شد شیوهٔ سنتی کشاورزی در ایران را که حاصل مطالعهٔ میدانی روستاهای متعددی در کشور است، به تفصیل بیان می‌کند و استفاده از این شیوه را در مناطق معینی از ایران و در چارچوب یک نظریه تحت عنوان «کمربند هم باران» در مناطقی که میزان بارش باران آن کمتر از ۳۰۰ میلی‌متر در سال است مطرح می‌کند. این نظریه بسیار مورد توجه قرار گرفته و باعث شد که او به‌عنوان یک نظریه‌پرداز در حوزهٔ کشاورزی سنتی ایران در جهان شناخته شود و از او برای تدریس و سخنرانی در دانشگاه‌های خارج از کشور دعوت به‌عمل آید.

در حال حاضر و با کمال تأسف در برخی از زیرشاخه‌های علوم اجتماعی از جمله جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی روستایی و عشایری، استاد متخصص رو به کاهش گذاشته‌است. اکثر دانشگاه‌های بزرگ ما در همین تهران هم با این کمبود دست به‌گریبانند و اغلب از افراد غیرمتخصص برای تدریس این دروس مهم و تعیین‌کننده استفاده می‌شود. دانشکدهٔ علوم اجتماعی دانشگاه تهران، دانشکدهٔ علوم اجتماعی علامه طباطبایی و دانشگاه شهید بهشتی که از دانشگاه‌های معتبر کشور به‌شمار می‌روند هنوز نتوانسته‌اند این خلأ بنیادی را که بعد از بازنشسته‌شدن استادان متخصص این حوزه‌ها (مصطفی ازکیا، منصور وثوقی و مهدی طالب) ایجاد شد پر کنند و در حال حاضر هم چشم‌انداز روشنی برای رفع این کمبود دیده نمی‌شود. این کار نه تنها جای تأسف بسیار دارد بلکه نوعی بی‌توجهی به دانشجویان این رشته نیز محسوب می‌شود. این‌که چگونه ایران می‌تواند بدون جامعهٔ روستایی و عشایری، زندگی اقتصادی خود را سروسامان دهد خود سؤال مهمی است که باید به آن پاسخ داده شود. برنامه‌ریزان علوم اجتماعی ما به چه چیزی می‌اندیشند که این جامعه برایشان کم‌اهمیت تلقی

می‌شود؟ این‌که به دلیل داشتن جمعیت کمتر نسبت به جامعه شهری به این جامعه توجه کافی نشود خطایی بزرگ و نابخشودنی است. با کمال تعجب درس جامعه‌شناسی ایلات و عشایر در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران جزء دروس اختیاری قرار داده شده و بیشتر فارغ‌التحصیلان این رشته بدون کمترین اطلاع و شناختی از این نوع جامعه که یکی از بومی‌ترین و اصیل‌ترین جوامع ایران است از این رشته فارغ‌التحصیل می‌شوند! همه می‌دانیم که جامعه عشایری علاوه بر ایران در تمامی کشورهای عرب‌زبان منطقه حضور پررنگ و تأثیرگذاری دارد. علاوه بر این افغانستان، پاکستان و حتی بسیاری از کشورهای آسیای میانه (ترکمنستان، ازبکستان، مغولستان و...) و بسیاری از کشورهای آفریقایی همه‌وهمه متشکل از قبایل هستند و جایگاه مهم هر یک از آنها در مسائل سیاسی، اقتصادی و به‌خصوص فرهنگی کشورشان بر هیچ‌کس پوشیده نیست.

بنابراین شناخت جامعه عشایری برای دانشجویان رشته علوم اجتماعی از ضروریات است؛ که اگر با سفرهای علمی و تحقیقات میدانی همراه باشد بسیار تأثیرگذارتر خواهد بود. از طرف دیگر ساکنین اکثر روستاهای ما هنوز ساختار قومی - عشایری خود را حفظ کرده‌اند. در واقع غالباً طوایف و تیره‌هایی هستند که به تدریج یکجانشین شده و فقط سبک زندگی‌شان تغییر کرده‌است، ولی در سازمان اجتماعی‌شان تغییر چندانی رخ نداده‌است.

متأسفانه در چندسال اخیر بیشترین توجه به جامعه شهری معطوف شده‌است و ظاهراً توجه به جوامع روستایی و عشایری عملاً در اولویت نیست. با نگاهی به هزینه سرانه جامعه شهری و مقایسه آن با روستایی، به‌روشنی به دست‌بودن این نظر پی خواهیم برد. باید توجه داشته باشیم که جامعه شهری تنها به‌واسطه داشتن تعداد جمعیت بیش از ۵۰۰۰ نفر از جوامع دیگر متمایز نمی‌شود. شاخص اصلی یک جامعه شهری، فرهنگ شهرنشینی است و نه جمعیت آن. شاخص‌هایی چون نوع اقتصاد، سطح سواد، امکانات مدرن در همه بخش‌ها (حمل‌ونقل، بهداشت، آموزش، ارتباطات، اوقات فراغت، شهرداری، نظام مدیریتی و...) از ملزومات آن است. بنابراین در ایران تعداد شهرهایی که در آنها فرهنگ شهرنشینی به معنی واقعی کلمه وجود دارد اندک است! به‌غیر از چند شهر بزرگ، در بسیاری از حدود ۱۴۰۰ شهری که در آمار وزارت

کشور اعلام شده، هنوز از بسیاری شاخص‌های فرهنگ شهری که در بالا ذکر شد عملاً خبری نیست؛ چون ساکنین این شهرها غالباً مهاجرین روستایی و عشایر هستند که هرگز تجربهٔ زندگی در شهر را نداشته‌اند و تا زمانی که این تجربه را به دست نیاورند به ناچار با همان فرهنگ جامعهٔ خود در شهرها زندگی می‌کنند تا به آرامی با فرهنگ شهرنشینی آشنا شوند که این کار هم به زمان نسبتاً زیادی نیاز دارد؛ شاید چند نسل.

به راستی توسعهٔ کمی جامعهٔ شهری، رویدادی که به سرعت در حال انجام آن هستیم، توانسته کدام یک از مشکلات اساسی ما را حل کند؟ و تازه چه مشکلاتی که برای ما ایجاد نکرده‌است؟ آیا مهاجرت‌های فوج فوج روستائیان و عشایر به شهرها که یا به دلیل بیکاری و یا بهره‌مندی از امکانات جامعهٔ شهری و یا چشم‌انداز غلط و خوش‌آب‌ورنگ جامعهٔ شهری - که روستائیان و عشایر فرازهایی از آن را از طریق برخی رسانه‌های تصویری به لطف دسترسی به برق به دست آورده‌اند و باعث فریفتگی آن‌ها شده و با خیال‌رهایی از مشکلات و کمبودهای جامعهٔ خود برای مهاجرت به شهرها روزشماری می‌کنند و وسوسهٔ زندگی در شهر یک لحظه آن‌ها را آرام نمی‌گذارد - بوده چه نفع دیگری داشته‌است؟ آیا باعث اخلال در چرخ تولیدات کشاورزی و دامی و در نهایت اقتصاد ملی نشده‌است؟ ایجاد جمعیت انبوهی از بیکاران که حاصل این مهاجرت‌های بی‌رویه به شهرهاست، در کنار فارغ‌التحصیلان دانشگاهی که میلیون‌میلیون هرساله بر تعداد آن‌ها افزوده می‌شود را چگونه توجیه باید کرد؟ آیا این مشکلات ریشه در بی‌برنامگی و یا برنامه‌ریزی‌های غلط ندارند؟ همیشه گفته‌اند که «جامعه‌شناسان در کنار مردم‌شناسان نقش پزشک جامعه را دارند که هم بایستی بیماری‌های جامعه را به موقع تشخیص داده و به شکل علمی معالجه کنند و هم پیش‌بینی و پیشگیری کنند». فارغ‌التحصیلان علوم اجتماعی که تا پایان دورهٔ تحصیلشان حتی یک‌بار هم به همراه استادانشان پا به درون هیچ روستا و یا ایلی نمی‌گذارند، در نتیجه هیچ شناخت عملی از این جوامع ندارند، چگونه می‌توانند برای حل این مشکلات راه‌حل علمی ارائه دهند؟ بدون شک مطالعهٔ علمی این جوامع باید از اولویت‌های اول رشتهٔ علوم اجتماعی دست‌کم در ایران خودمان باشد. بنابراین سفرهای پژوهشی بلندمدت در این رشته برای تربیت دانشجویان کارآمد از ضروریات است، که متأسفانه به علت هزینهٔ نسبتاً

سنگینی که دارد اغلب به اندازه کافی انجام نمی‌شود. مگر این‌که هزینه‌ها را بر دوش دانشجویان بیاندازیم، که این کار هم عملاً نه منطقی و نه اخلاقی است؛ چراکه در بین دانشجویان تعداد افراد کم‌بضاعت که نتوانند از عهده پرداخت این‌گونه هزینه‌ها برآیند کم نیست. به‌راستی تربیت چنین فارغ‌التحصیلانی در رشته علوم اجتماعی چه دردی از جامعه را دوا خواهد کرد که ما همچنان با تأسیس انواع دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی سعی در گسترش آن‌ها داریم؟ تا کی باید توسعه کمی دانشگاه‌ها را افتخار بدانیم؟ و از این طریق جوان‌هایمان را برای مقطعی سرگرم و دلخوش و هزینه سنگین شهری دانشگاه را بر خانواده‌های آن‌ها تحمیل کنیم و مشکلات جدیدی بر مشکلات آن‌ها بیافزاییم! پس لازم است واقع‌بینانه‌تر عمل کنیم و برای دوری از مشکلات جدی در درازمدت از تصمیم‌گیری‌هایی که نقش مُسکن و آرام‌بخش در کوتاه‌مدت دارند پرهیز کنیم.

به دلیل حضور اقوام متعدد در جای‌جای کشور و ریشه عمیق چند هزارساله اکثر آن‌ها، در بسیاری از شهرهای ما هنوز نظام قومی - طایفه‌ای به صورت محسوس قابل تشخیص است. استفاده از زبان، گویش و حتی لباس‌های محلی و... در اکثر آن‌ها از شواهد حضور پرنرگ این نظام در مناطق مختلف ایران است. در نتیجه فرهنگ غالب و روابط اجتماعی هم مرتبط با همین ساختار است. ساکنین استان‌های گلستان، لرستان، کردستان، کرمانشاه، ایلام، اذربایجان، چهارمحال و بختیاری، کهگیلویه و بویراحمد، خراسان شمالی، همدان، خوزستان و... هریک با امکانات و ویژگی‌های فرهنگی متفاوت نسبت به یکدیگر و حضور نزدیک به ۲۰ زبان و بالغ بر ۱۰۲ گویش از شواهد بلامنازع وجود چنین مجموعه باارزشی در کشور است. لذا برنامه‌ریزی‌های توسعه‌ای برای هریک از آن‌ها کاری است کاملاً تخصصی و فارغ‌التحصیلان علوم اجتماعی، به‌خصوص مردم‌شناسی برای انجام این کار در اولویت اول قرار دارند. از طرف دیگر همه می‌دانند که فرهنگ‌سازی کاری زمان‌بر و تدریجی است و نیاز به برنامه‌ریزی‌های دقیق و بلندمدت دارد. متأسفانه هنوز در بین بعضی از مسئولین کشور افرادی هستند که به تخصصی‌بودن این نوع کارها با شک و شبهه می‌نگرند! بر همین مبنا هستند کسانی که با هر تخصصی به‌خود اجازه می‌دهند درباره این موضوعات کاملاً تخصصی اظهار نظر کرده و راهکار

ارائه دهند! آیا شیوهٔ انتخاب بعضی از استانداران، شهرداران و بخشداران و ترکیب شوراهای شهر و روستا در سال‌های اخیر و شیوهٔ عمل آن‌ها خود نشان‌دهندهٔ غافل‌بودن از اهمیت این مسئله نیست؟ همه یادمان است که تخصص‌های اعضای شورای شهر تهران که مهم‌ترین شهر کشور است در طول این ده‌سال اخیر چه بوده‌است! همان‌طور که همه می‌دانند، مظاهر مادی فرهنگ شهری (مترو، خیابان‌های عریض و طویل، پل‌های هوایی و زیرزمینی، اتومبیل‌های شیک و آخرین مدل، مال‌ها و مراکز خرید آن‌چنانی، سینما، تئاتر، پارک، آپارتمان‌های سر به فلک کشیده، آخرین مدل‌های موبایل، افراد با لباس‌های اتو کشیده و...) به‌تنهایی نمایانگر حضور فرهنگ شهرنشینی نیستند. بخش غیرمادی این فرهنگ بسیار مهم‌تر و تعیین‌کننده‌تر از بخش مادی آن است که بایستی در طرز تفکر و بینش افراد ایجاد شود؛ و کاری است زمان‌بر و تحقق آن فقط و فقط با برنامه‌ریزی تخصصی بلندمدت امکان‌پذیر خواهد بود، که اگر چنین نبود هنوز بعد از بالغ بر دو دهه، داخل و خارج متروهای ما به قلمرو دست‌فروشان تبدیل نمی‌شد و یا بعد از بیش از ۸۰ سال شیوهٔ رانندگی در خیابان‌های ما به این‌صورت نبود که فقط مقررات، زمانی اجرا شوند که پلیس یا بصورت حضوری و یا دوربینی نظارت داشته باشد و یا مراکز خرید ما به مکان‌هایی برای انجام کارهای دیگر و به‌رخ‌کشیدن برندها و گذران اوقات فراغت دختران و پسران جوان و... تبدیل نمی‌شد؛ که اگر شده دلیل اصلی‌اش فقط و فقط جانفیتان همان فرهنگ شهری در بین افرادی است که غالباً صاحب تحصیلات هم هستند و سابقهٔ زندگی شهری قابل ملاحظه‌ای هم دارند؛ ولی سرعت بیش‌ازحد تغییرات به‌حدی بوده که فرهنگ‌سازی نتوانسته با همان سرعت انجام شود، لذا این فاصلهٔ زمانی که در اصطلاح به آن «تأخر فرهنگی» گفته می‌شود روزبه‌روز بیشتر و بیشتر هم می‌شود.

از طرف دیگر افرادی به‌خود اجازه می‌دهند تحت عنوان نظریه‌پرداز و یا کارشناس گاه و بی‌گاه در رسانه‌ها چه به‌صورت کتبی و چه به‌صورت شفاهی بدون این‌که پژوهشی روش‌مند انجام داده باشند فقط براساس نظر شخصی‌شان اظهارنظر کنند، بدون این‌که به پیامدهای آن فکر شده باشد.

متأسفانه به رشته مردم‌شناسی که صاحب‌نظران زیادی را در حوزه علوم اجتماعی تربیت کرده و به‌جرت می‌توان گفت سبترترین و کاربردی‌ترین شاخه علوم اجتماعی است، هنوز توجه کافی نشده است. هجمه جامعه‌شناسان به این رشته مظلوم باعث شده که این رشته نتواند قابلیت‌های خود را به‌درستی نشان دهد و به وظایف خود به‌درستی عمل کند. نشانه آن حذف بسیاری از دروس این رشته و یا تدریس آن توسط افراد غیرمتخصص که غالباً جامعه‌شناس هستند است. با کمال تأسف بایستی بگوییم که هیچ‌یک از دانشکده‌هایی که این رشته در آن‌ها تدریس می‌شوند، از این هجمه در امان نمانده و بخشی از استادانشان که در همین چندسال اخیر هم استخدام شده‌اند از بین فارغ‌التحصیلان جامعه‌شناسی هستند. مقطع دکترای این رشته هم که بعد از چندین سال انتظار بالاخره در سال ۱۳۹۲ تأسیس شد به‌دلیل ایجاد تغییراتی در برنامه‌اش، بخشی از قابلیت‌های کاربردی‌اش را از دست داد. اختیاری بودن دروسی مثل مردم‌شناسی روستایی - عشایری و یا مردم‌شناسی پیش از اسلام و یا حذف دروس مردم‌شناسی زیستی و جنسیت که از مسائل مهم جامعه امروز است از برنامه، بدین‌معناست که عملاً امکان تربیت متخصص در این حوزه‌های بسیار مهم و کاربردی اندک خواهد بود! این امر برای علوم اجتماعی کشوری مثل ایران که جامعه روستایی - عشایری آن نه تنها از نظر اقتصادی بلکه فرهنگی نیز هنوز نقش تعیین‌کننده دارند، در حد یک فاجعه است. بنابراین بدون تردید و فوت وقت، این برنامه بایستی مورد بازبینی مجدد قرار گیرد و همچنین از افرادی برای این بازبینی استفاده شود که شرایط علمی لازم و تجربه کافی برای انجام این کار مهم را داشته باشند.

منابع

- اسمیت. فیلیپ و الگزنדר رایلی (۱۳۹۴). *نظریه فرهنگی*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: انتشارات علمی.
- بواس. فرانتس (۱۳۹۱). *مردم‌شناسی هنر*. ترجمه جلال‌الدین رفیع‌فر. تهران: نشر گل آذین.
- ثلاثی. محسن (۱۳۸۳). *جهان ایرانی و ایران جهانی*. تهران: نشر مرکز.
- روح‌الامینی. محمود (۱۳۶۸). *مبانی انسان‌شناسی (گرد شهر با چراغ)*. تهران: انتشارات عطار.
- صفی‌نژاد. جواد (۱۳۹۶). *کاریز در ایران*. یزد: انتشارات پویه مهر اشراق.

_____ (۱۳۵۹). **نظام‌های آبیاری در ایران**. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.

_____ (۱۳۶۸). **بُنه**. تهران: انتشارات امیرکبیر.

_____ (۱۳۶۸). **عشایر مرکزی ایران**. تهران: انتشارات امیرکبیر.

_____ (۱۳۸۱). **لرهای ایران**. تهران: نشر آتیه.

فاستر. جورج (۱۳۷۸). **جوامع سنتی و تغییرات فنی**. ترجمه سیدمهدی ثریا. تهران: انتشارات فرا. فریزر. جیمز (۱۳۸۳). **شاخهٔ زرین، پژوهشی در جادو و دین**. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: نشر آگه.

کُتاک. فیلیپ کنراد (۱۳۸۶). **انسان‌شناسی**. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: انتشارات علمی. لوروا گوران. آندره (۱۳۹۰). **انسان و ماده در فرایند تکامل و فنون**. ترجمه اصغر کریمی. تهران: انتشارات سفیر اردهال.

لومبار. ژاک (۱۳۹۷). **مبانی نظری مردم‌شناسی**. ترجمه جلال‌الدین رفیع‌فر. تهران: انتشارات خجسته.

لیندوم. چارلز (۱۳۹۴). **فرهنگ و هویت**. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: نشر ثالث. مالیفسکی برانیسلاو (۱۳۸۷). **غریزه جنسی و سرکوب آن در جوامع ابتدایی**. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: نشر ثالث.

موس. مارسل (۱۳۹۴). **رساله پیشکش**. ترجمه لیلا اردبیلی. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.

مید. مارگریت (۱۳۶۵). **بلوغ در ساموا**. ترجمه مهین میلانی. تهران: نشر ویس.

ویتفوگل. کارل آوگونت (۱۳۹۳). **استبداد شرقی**. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: نشر ثالث.

Benedict. Ruth (1935). **Patterns of Culture**, London: Boutlege and Kegan Paul Ltd.